

## از خاک تا جلال

عهد جدید، درس ۱۵ - صعود

به نظر می‌رسد هر سال یک نفر رأی‌گیری می‌کند که بدون باب مورد علاقه‌ی مسیحیان در عهد جدید چیه. من همیشه دیدم که در همه‌ی رأی‌گیری‌ها، دو باب، در رده‌ی اول و دوم قرار می‌گیره: دومین باب محبوب، اول قرن‌تیان سیزده هست؛ اما همیشه، محبوب‌ترین باب در رأی‌گیری، باب چهارده از انجیل یوحناست.

همه‌ی ما با کلمات این متن آشناسیم، وقتی عیسی به شاگردانش میگه: "دل شما مضطرب نشود." بیایید به طور مختصر به اون بپردازیم. در آغاز باب چهارده، عیسی میگه: "دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید. در خانه پدر من منزل بسیار است والا به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم، و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید. و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید."»

حالا هرچند که این کلمات در جماعت مسیحی، محبوبه، من نمی‌دونم آیا ما درک می‌کنیم که اصلاً چرا عیسی این کلمات رو گفت. چون من همیشه متأسفم که معمولاً کتاب مقدس رو بر اساس باب‌ها و آیات می‌خونیم، انگار انجیل با باب‌ها و آیات نوشته شدند. اما قضیه اینه که این دسته‌بندی آیات و باب‌ها، توسط کشیش دوره‌گردی که با اسب سفر می‌کرد، اضافه شده، و در چندین مورد، وقتی هوا بد بود، تصمیمات بدی گرفته.

اما هر بار که یک باب جدید رو در کتاب مقدس می‌بینیم، باید ببینیم بلافاصله بعدش چی میاد تا متوجه بشیم اطلاعات باب جدید رو روشن می‌کنه یا نه. حالا مطمئن نیستم چرا عیسی این کلمات رو به شاگردانش گفت، چرا بهشون گفت: "دل شما مضطرب نشود"، اما حدس می‌زنم، و فکر نمی‌کنم با توجه به چیزی که بلافاصله بعد از این شهادت قدرتمند تسلی میاد که در بالاخانه به دوستانش می‌ده، حدس زدن کار سختی باشه. پس بیایید به باب سیزده برگردیم تا ببینیم قبل از باب چهارده چی میگه.

باب سیزده، از آیه‌ی سی و یک، عیسی اینطور میگه: "چون بیرون رفت عیسی گفت: «الان پسر-انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت. و اگر خدا در او جلال یافت، هرآینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد." حالا آیه‌ی سی و سه: "ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم. و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنان که به یهود گفتم جایی که می‌روم شما نمی‌توانید آمد، الان نیز به شما می‌گویم. به شما حکمی تازه می‌دهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید. به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید."»

حالا در دهه‌ی پنجاه، در این کشور، پرفروش‌ترین کتاب‌ها درباره‌ی رویدادها و دوران کتاب مقدس بود، و صنعت فیلمسازی، با ساخت فیلم‌هایی از کتاب‌های کاستین و لوید سی. داگلاس، مثل "خرقه" و "جام نقره‌ای" یا "ماهگیر بزرگ"، به موفقیت تجاری باور نکردنی‌ای دست پیدا کرد.

اما یکی از موفق‌ترین فیلم‌های دهه‌ی پنجاه، فیلمی از دوران کتاب مقدس بود که عنوان عجیبی داشت. عنوان لاتین "کوئو وادس" بود، یا آمریکایی‌ها می‌گفتند، "کوئو وادیس". کلمه‌ی "کوئو وادس" یا "کوئو وادیس" که با لهجه‌ی انگلیسی می‌گفتند، مستقیماً از متن لاتین آیه‌ای بود که الان خوندم.

اینها کلماتی هستند که شمعون پطرس در بالاخانه به عیسی گفت، وقتی عیسی به شاگردانش اعلام کرد: "اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد"، من می‌روم و "جایی که می‌روم شما نمی‌توانید آمد".

کلمه‌ی "کوئو وادس" یعنی "کجا می‌روی؟" و اینجا پطرس این کلمات رو به عیسی گفت: "عیسی کجا می‌روی؟ کجا می‌روی که ما نمی‌توانیم از عقب تو بیاییم؟ اینجا چه خبره؟" حالا در این زمینه، عیسی میگه: "دل شما مضطرب نشود!

بله، من میرم. بله، اندک زمانی دیگر مرا طلب خواهید کرد و مرا نخواهید دید. اما باید اهمیت عزیمت من رو درک کنید.

باید بدونید کجا میرم، چرا به اونجا میرم، و وقتی به اونجا رفتم، چی کار می‌کنم." حالا در حین این صحبت‌های طولانی همه‌ی اینها رو در مورد ورود به جلال خودش میگه، که پدر، جلالی رو که پسر از آغاز آفرینش در نزد پدر داشت، به او برمی‌گردونه.

عیسی، پایان فروتنی و لحظه‌ی ورود پیروزمندانه‌اش رو پیشگویی می‌کنه. این ورود به اورشلیم نیست، بلکه ورود به اورشلیم آسمانی هست. پس عیسی به شاگردانش با گفتن اینکه نزد پدرش میره، تسلی میده. به خانگی پدرش میره و میگه: "در خانه پدر من منزل بسیار است، و یکی از دلایلی که ترکتون می‌کنم، یکی از کارهایی که می‌خوام بکنم، اینه که میرم تا برای شما مکانی حاضر کنم."

عیسی اینجا چیزی رو میگه که به نظرم یکی از تسلی‌بخش‌ترین چیزهایی هست که در زمین اعلام کرد. او گفت: "و الا به شما می‌گفتم." یعنی اگه با امید کاذب درباره‌ی رستخیز زندگی می‌کنید، اگه به تجسم آرزومندانه تکیه کردید، یه تخیل موهوم درباره‌ی زندگی پس از مرگ؛ من اونو اصلاح می‌کردم؛ به شما می‌گفتم.

اما حقیقت اینه که یک آسمانی هست، و منزل‌های زیادی در اونجاست. "میرم تا در خانگی پدرم برای شما مکانی حاضر کنم." اگر به این بیانیه‌ی عیسی ایمان داشتیم، کلیسا زیر و رو می‌شد و دنیا زیر و رو می‌شد. اگه واقعاً ایمان داشتیم خداوند ما عزیمت کرده تا جایی برای ما مهیا کنه، مشتاقانه منتظر بودیم به اونجا بریم و کل دیدگاهمون نسبت به مرگ عوض می‌شد. حُب، همونطور که می‌دونید، این موعظه‌ی مسیح تا چندین باب ادامه داره و اسمش، موعظه‌ی بالاخانه هست، و می‌خوام یک لحظه، توجه شما رو به باب شانزده از یوحنا جلب کنم، جایی که عیسی این مسائل رو بیشتر توضیح میده. او در باب شانزده میگه: "این را به شما گفتم تا لغزش نخورید. شما را از کنایس بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می‌آید که هرکه شما را بکشد، گمان برد که خدا را خدمت می‌کند. و این کارها را با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر را شناخته‌اند و نه مرا.

لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم." بعد، آیه‌ی پنج: "اما الان نزد فرستنده خود میروم و کسی از شما از من نمی‌پرسد به کجا میروی. و لیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است." حالا می‌خوام این نکته رو درک کنیم که وقتی عیسی عزیمت قریب‌الوقوعش رو از این سیاره اعلام می‌کنه، اولین واکنش شاگردانش، غم و اندوهه. اینو می‌تونم درک کنم. می‌دونم.

بعضی از چیزهایی که از کودکی در خاطرتون می‌مونه، جالبه. در اوایل زندگی‌ام، در سال‌های جنگ جهانی دوم، واضح‌ترین خاطراتم از اون روزها اینه که وقتی مادرم هر شب با ماشین تایپش تایپ می‌کرد، من بغل مادرم می‌نشستم. او نامه‌های تایپی یا هر اسمی که داشت، برای مردانی که در خدمت نظام بودند، تایپ می‌کرد، و در پایان یادداشت‌هایی که برای پدرم تایپ می‌کرد، اجازه می‌داد که من کلید "ایکس" و "ا" رو تایپ کنم، تا بتونم بوسه‌ها و آغوشم رو برای پدرم بفرستم.

اما یادمه وقتی تقریباً سه ساله بودم، پدرم برای مرخصی به خونه اومد و فقط چند روز با ما بود. خیلی واضح، روز رفتنش رو به یاد دارم، چون اتوبوس ارتش به دنبالش میومد و حدوداً سیصد یارد با در خونه‌مون فاصله داشت.

وقتی زمان برگشتن پدرم رسید، یادمه همه‌ی وسایلیش توی یه کیف پشمی بزرگی بود و برای خداحافظی، مادرم رو بوسید. تنها کسی که تا اتوبوس باهاش رفت، من بودم، و او کیف پشمی‌اش رو برداشت و روی دوشش انداخت و دستم رو گرفت و با هم به ایستگاه اتوبوس رفتیم. این یکی از اولین خاطرات کودکی منه، که پدرم خم شد و برای خداحافظی، من رو بوسید و دوباره کیف پشمی‌اش رو برداشت و سوار اتوبوس شد و از اونجا دور شد. یادمه با گریه و شیون به خونه برگشتم.

شکسپیر میگه: "جدایی، اندوه شیرینی است." این برای من شیرین نبود. لحظه‌ی ترسناک جدایی بود، و حتی به عنوان یه بچه‌ی کوچک، اونو درک می‌کردم.

در واقع، یه هفته بعد از اون، با ماشین پلیس، من رو به خونه و پیش مادرم بردند. پلیس، چهار مایل دورتر از خونه‌مون، من رو در حال پرسه زدن در بزرگراهی در خارج از پیتزبرگ سوار کرد و از من پرسید چی کار می‌کنم، و من بهش گفتم با پای پیاده به ایتالیا میرم، چون می‌خوام پدرم رو ببینم.

من نمی‌دونستم ایتالیا چقدر از ما فاصله داره. فقط می‌دونستم که سر پیچ بعدیه. همه‌ی ما لحظات جدایی از عزیزانمون رو داشتیم. وقتی عیسی به شاگردانش میگه اونها رو ترک می‌کنه، اونها تحت تأثیر روح غم و اندوه قرار گرفتند. حالا وقتی گزارش عزیمتش رو می‌خونیم، که مثلاً اونو در آخر انجیل لوقا و ابتدای کتاب اعمال می‌بینیم، می‌خوام به چند تا چیز توجه کنیم. اول، به کتاب اعمال می‌پردازیم و بعد به گزارش لوقا در انجیلش خواهیم پرداخت.

در کتاب اعمال، باب یک آیه‌ی چهار، اینطور می‌خونیم: "و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که «از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده‌اید. زیرا که یحیی به آب تعمید می‌داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح‌القدس تعمید خواهید یافت.» پس آنانی که جمع بودند، از او سوال نموده، گفتند: «خداوندا آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟»

بدیشان گفت: «از شما نیست که زمان‌ها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید. لیکن چون روح‌القدس بر شما می‌آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.» و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی‌نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود.

و چون به سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند، هنگامی که او می‌رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، گفتند: «ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.» و بعد لوقا در اینجا میگه اونها از کوه زیتون به اورشلیم برگشتند و الی آخر. در پایان انجیلش، وقتی گزارش دیگه‌ای از این واقعه می‌ده، در آیه‌ی پنجاه از باب بیست و چهار انجیل لوقا می‌خونیم: "پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عنیا برد و دست‌های خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد. و چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد.

پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند. و پیوسته در هیکل مانده، خدا را حمد و سپاس می‌گفتند. "یادمه در دهه‌ی شصت، وقتی در دانشگاه آمستردام دانشجو بودم، اطلاعات محققان رو درباره‌ی صعود عیسی مطالعه می‌کردم. کل روز، بر روی این بخش از مسیح‌شناسی کار کردم و بر اهمیت صعود تمرکز کردم. اون شب، ساعت ده می‌خواستم طبق عادت بخوابم، اما وقتی به تختم رفتم، نتونستم بخوابم.

پس بلند شدم و قدم زدم و راه رفتم و فکر کردم، و یادمه دور اون آپارتمان طبقه سوم در هلند راه می‌رفتم، ساعت سه صبح، بارها و بارها به خودم می‌گفتم: "این شگفت‌انگیزه! این شگفت‌انگیزه! این شگفت‌انگیزه!" و متوجه شدم هرگز ارزش این رویداد تاریخی نجات رو درک نکرده بودم، و فکر کردم کلیسای زمان ما، ارزش این رویداد تاریخی نجات رو درک نمی‌کنه. ما به خاطر کفاره هیجان‌زده می‌شیم، به خاطر رستاخیز هیجان‌زده می‌شیم، به خاطر بازگشت عیسی هیجان‌زده می‌شیم، اما به سختی صعود مسیح رو جشن می‌گیریم. طوری عمل می‌کنیم که انگار هنوز در عهدعتیق زندگی می‌کنیم.

با حسرت به کسانی نگاه می‌کنیم که وقتی عیسی اینجا بود، در زمین زندگی می‌کردند و آرزو می‌کنیم که ای کاش موقع بازگشت او زنده باشیم. و در این حین، و در زمان بین این دو رویداد، فکر می‌کنیم بدبخت‌ترین انسان‌هایی هستیم که باید در غیاب عیسی زندگی کنیم. حالا وقتی عیسی درباره‌ی عزیمتش با شاگردانش صحبت کرد، اونها غمگین شدند. دلشون مضطرب شد، اما در این آیه‌ی کوچک در انجیل لوقا، بعد از عزیمت عیسی از بینشون، بعد از صعودش در مقابل چشمانشون، با شادمانی به اورشلیم بازگشتند و خدا رو در شهر ستایش کردند. حالا در این فاصله‌ی زمانی که عیسی بهشون گفت: "شما رو ترک می‌کنم" و اونها غمگین شدند، و زمانی که اونها رو ترک کرد و دلشون شاد شد، چه اتفاقی افتاد؟

این تغییر اساسی نگرش اونها نسبت به عزیمت عیسی رو چطوری در نظر بگیریم؟ چطور کسی می‌تونه به خاطر عزیمت عیسی خوشحال باشه؟ حُب، دلیل شادی اونها ساده هست. اونها دلیل عزیمتش رو درک کردند، و اینکه به کجا میره و چیکار می‌کنه.

حالا یادتونه مردانی که در جاده‌ی عموآس می‌رفتند و با عیسی صحبت می‌کردند، نمی‌دونستند با عیسی صحبت می‌کنند، و عیسی از اونها پرسید: "چه خبره؟" این مردان گفتند: "ما امیدوار بودیم این عیسی، مسیحا باشه. امیدوار بودیم ما رو رهایی

بده. امیدوار بودیم پادشاه ما بشه، اما او ما رو مأیوس کرد. "حالا اگه شما به مراسم تاجگذاری عیسی مسیح به عنوان شاه‌شاهان و رب‌الارباب دعوت می‌شدید، می‌خواستید این رو ببینید؟ می‌خواستید در اون شرکت کنید؟ اگه نمی‌تونستید برید، قطعاً می‌خواستید در تلویزیون یا اخبار، اون رو ببینید، اما نمی‌خواستید اون رو از دست بدید. حالا اینجا این اتفاق افتاد: عیسی در طول خدمت تعلیمش، اول از همه به صعودش اشاره نمی‌کرد، بلکه به نزولش اشاره می‌کرد که گفت: "و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد." در زبان ما، کلمه‌ی "صعود" یعنی "بالا رفتن" و ما معمولاً فکر می‌کنیم این قیام عیسی از کوه زیتون به آسمانه که اینجا در موردش خوندید؛ اینکه صرفاً صعودش اشاره به رفتنش به آسمانه، برگشتش به خونه که در آسمان با خدا باشه. نه، از ابتدا، مفهوم صعود در ادبیات کتاب مقدس در عهدعتیق، فقط بالارفتن از تپه یا صعود به یک شهر یا صعود به آسمان نبود، بلکه صعود به مکان خاص، برای هدف خاصی بود، و این هدف خاص، بر تخت نشستن به عنوان شاه‌شاهان در آسمان بود.

پس وقتی عیسی زمین رو ترک می‌کنه، برای تاجگذاری میره؛ برای دریافت منصبش به عنوان پادشاه میره. ما طوری عمل می‌کنیم که انگار ملکوت خدا کاملاً برای آینده‌ی دوره و گزارش اساسی عهدجدید رو فراموش می‌کنیم که میگه پادشاه ما الان سلطنت می‌کنه. این سلطنت، نادیدنی هست؛ در واقع، آخرین سؤال شاگردان قبل از عزیمت عیسی اینه که «آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟» و عیسی میگه: "از شما نیست که زمان‌ها را بدانید. کار شما چیه؟ اینکه در اورشلیم، یهودیه، سامره، اقصا نقاط زمین، شاهدان من باشید."

به قول کلوین، تکلیف کلیسا اینه که سلطنت نادیدنی عیسی مسیح رو قابل رؤیت کنیم، با وفاداری مون و با جشن گرفتن و شادی به خاطر اینکه او به آسمان میره تا شاه‌شاهان بشه، به عنوان کاهن اعظم ما وارد مذبخ آسمانی بشه، و وقتی به اونجا میره، روح رو می‌فرسته تا به عنوان حضور او، در غیابش در بین ما عمل کنه، به کلیسا برای مأموریتش، قوت بده.

او گفت: "شما رو بدون تسلی نمی‌گذارم، من باید برم که روح القدس بر شما نازل بشه تا قدرت بیابید." و اونها ایستادند و جلال ابر شکینا رو تماشا کردند که عیسی رو به تختش منتقل می‌کرد. فرشته‌ها اومدند و گفتند: "ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟" چه کسی اونجا نمی‌ایستاد و به آسمان خیره نمی‌شد؟

اما این عیسی که از بین شما عزیمت کرد، کارش تموم نشده. این آغاز پادشاهی اوست، او برمی‌گرده تا با همین جلال، اون رو به کمال برسونه. به نظرم صعود عیسی، یکی از مهم‌ترین لحظات در تاریخ کتاب مقدسه، که مزمورنویس در مزمور صعود، و مزمور جلوس بر تخت، در عهدعتیق که پادشاهمون تاجگذاری میشه، مشتاقانه منتظرشه.